



خارپشت قاه‌قاه خندید و گفت: «عجب نشانه‌گیری خوبی! ممنونم» و رفت.

درخت سیب به دو سیب روی شاخه‌اش نگاه کرد. کلاغی روی شاخه نشست و گفت: «آخ جان سیب». نوکی به سیب زد. درخت شاخه‌هایش را کنار زد. کلاغ گفت: «قار... ببخشید اجازه نگرفته از سیب شما خوردم. حالا می‌تونم از سیب خوشمزه‌ها بخورم؟» درخت گفت: «البته که می‌تونی». کلاغ چند نوک به سیب زد: «اجازه می‌دهی یک کمی هم برای جوجه‌هایم ببرم؟» درخت گفت: «بله، حتماً»

داخل سیب بیرون آمد و گفت:

«سلام درخت مهربان» درخت گفت: «سلام. تو از کی اون جایی؟» کرم کوچولو گفت: «این جا خونه‌ی منه» درخت گفت: «ببخشید که شما رو ندیده بودم. حالا دیگه خیالم راحت شد».

کرم کوچولو داخل سیب رفت. درخت هم آرام و با خیال راحت، خوابید.

کلاغ که رفت، درخت گفت: «فقط یک سیب دیگه مونده». یک دفعه کرم کوچولویی از

